

## پی‌جویی معنا و ریشه‌ی چند لغت در شاهنامه—۶

(بخش پایانی)

به دنبال پی‌جویی‌های پیشین درباره‌ی اخته‌زهار/هخته‌زهار، سرانجام، ورود دانشور شاه‌نامه-شناس و لغت‌شناس، آقای دکتر ابوالفضل خطیبی، به این بحث ما را در مورد معنای «هخته-زهار» در شاه‌نامه به نتیجه‌ی روشنی رسانده است. اما ریشه‌شناسی «زهار» در زبان‌های باستانی هنوز جای کند-و-کاو دارد. باری، از آن جا که هدف ما جست-و-جوی معنای «هخته‌زهار» بر پایه‌ی استوار بوده است، این بحث از این نظر برای ما پایان‌یافته است.

آقای دکتر محمد حیدری ملایری، که در این پی‌جویی یاور بسیار کوشایی بوده اند و با دل-بستگی آن را در تمام مرحله‌ها دنبال کرده اند و از نظر ریشه‌شناسی نظرها و حدس‌های باریکی پیش‌آورده اند، در پاسخ به نقد و نظر آقای خطیبی در باره‌ی ریشه‌شناسی زهار نظر دیگری داده اند و حدس‌های تازه‌ای پیش کشیده اند که در زیر می‌بینید. همچنین آقای خطیبی، به درخواست من، آخرین نظرها و حدس‌های مرا، بر اساس پیکره‌ی واژگان گردآمده در فرهنگستان زبان و منابع دیگر، ارزیابی‌های سنجیده‌ای کرده اند که در پی «یادداشت» آقای ملایری می‌آورم. در پایان هم جمع‌بندی خود را از دست‌آورد تمامی این پژوهش‌ها خواهم آورد.

### یادداشتی کوتاه درباره‌ی زهار

محمد حیدری ملایری

پژوهش آقای ابوالفضل خطیبی دارای سه نتیجه‌ی اصلی است:

(۱) زهار به معنای «مو» نیست، بلکه به معنای «شرمگاه» است.

(۲) هخته‌زهار به معنای «شکم برکشیده، چابک، تیزپا» است.

(۳) این واژه از پارسی میانه می‌آید به معنای «زهدان».

نتیجه‌های ۱ و ۲، که به معناشناسی مربوط می‌شوند، منطقی می‌نمایند و به دو پرسش مطرح شده در پژوهش‌های داریوش آشوری پاسخ می‌دهند. نتیجه‌ی ۳، که به ریشه‌شناسی می‌پیوندد، موفقیت موردهای ۱ و ۲ را ندارد، زیرا، چنانکه خواهد آمد، دلیل‌های پیش‌نهاده خود-آشکار نیستند. به نگر نویسنده‌ی این یادداشت، حل مسئله، یعنی پی بردن به ریشه‌ی زهار، به بررسی و پژوهش بیشتر نیازمند است.

ریشه‌شناسی پیش نهاد شده بر واژه‌ی فارسی میانه‌ی zahār استوار است به معنای «رحم، زهدان» که تنها مکنزی (۱۹۷۱) آن را ضبط کرده است. این واژه در فرهنگ پهلوی نوبری (۱۹۷۴) [H. S. Nyberg] وجود ندارد، و در فرهنگ پهلوی فره‌وشی (۱۹۶۷)، که دربردارنده‌ی پرشمارترین واژه‌های پهلوی است، دیسه‌ی zahār دیده نمی‌شود. به جای آن در فرهنگ فره‌وشی داریم: zahak «جنین، فرزند، نسل»، zahāk «زاده، فرزند، خانواده، نسل». همچنین، بنا بر مکنزی zahag «فرزند». در فره‌وشی همچنین داریم: zāk «فرزند، تولد، تولید»، که در فارسی به دیسه‌ی «زاق» ضبط شده است «بچه‌ی هر چیز را گویند» (برهان). زاهدان «بچه‌دان و زهدان» (برهان). همه‌ی این واژه‌ها از zahitan یا zātan «زاییدن، زهیدن، متولد شدن» سرچشمه می‌گیرند. در ضمن zahitan در مکنزی و نوبری نیامده است.

نخست درباره‌ی ریشه‌ی «زاییدن». این واژه، که ستاک مضارع آن زا-، زای- و ستاک گذشته‌اش زاد- است، با ریشه‌ی اوستایی zan- «زاییدن» پیوند دارد (مصدر zazāite و -zāta «زاده»). هم‌ریشه است با سنسکریت jan- «فرآوردن، آفریدن» (janati «فرامی‌آورد، تولید می‌کند»)، یونانی gignesthai «زاده شدن، شدن، روی دادن»، genos «زایش، نژاد»، لاتین gignere «زادن»، genus «زایش، نژاد» ریشه‌ی پورو-هند-و-اروپایی \*gen- «فرآوردن، زادن». زهیدن (zahidan) و زاستن (zāstan) دیسه‌های دیگر زاییدن هستند، زیرا واک -āy- در -zāy- به -āh- و -ās- تبدیل می‌شود. نمونه‌ی دیگری از چنین ترادوسی «زاییدن / پاهیدن (گوش‌های لاری و گراشی) / پاستن (pāstan) (گیلکی) / پاسیدن» است.

فزون بر نبود همگرایی درباره‌ی دیسه‌ی zahār در فارسی میانه، دشواری دیگر این است که پسوند -ār، چنانکه ابوالفضل خطیبی خود به آن اشاره می‌کند، نمونه‌ی دیگری در فارسی میانه ندارد، و این نکته استواری zahār در پهلوی را سست می‌کند.

اگر بپذیریم که زهار از زه- به معنای «زهیدن/زاییدن» می‌آید، که ویژه‌ی مادینه است، باید توضیح دهیم که چرا زهار برای نرینه هم به کار می‌رود. داریوش آشوری در بحثی درباره‌ی کارکردهای فیزیولوژیک می‌کوشد زهار را با زهراب، پیشاب و زهیدن را با گمیزیدن، میختن/میزیدن، چامیدن، چریدن پیوند دهد و از این راه ویژه‌ی مادینه بودن آن واژه را از میان بردارد. مسئله این است که تا آنجا که نویسنده می‌داند زهیدن به معنای گمیزیدن نیامده است، نه در فارسی میانه و نه در فارسی نوین. اگر چنین رابطه‌ای وجود می‌داشت یکی از جداشده‌های زه که می‌توانست معنای پیشاب / گمیز داشته باشد زهاب بود. چنین معنایی را فرهنگها ضبط نکرده‌اند: زهاب «تراویدن آب باشد از کنار رودخانه و چشمه و تالاب (برهان)»، «آبی بود که از سنگی یا از زمینی همی‌زاید به طبع خویش، از اندک و بسیار» (لغت فرس)، «موضع چشمه» (برهان)، «چشمه‌ای که هرگز نایستد و پیوسته روان باشد» (برهان).

این واژه همچنین به دیسه‌ی «آب‌زه» در فرهنگها آمده است. دانستنی است که واژه‌ی زهاب از zahābag در فارسی میانه می‌آید به معنای «چشمه» (مکنزی).

نکته‌ای که فرهنگ‌نویسان تَرادادی از آن ناآگاه بوده‌اند این است که در فارسی دو زهیدن داریم که در هم آمیخته‌اند، با آنکه از دو ریشه‌ی جداگانه‌اند. زهیدن نخست دیسه‌ای است از زاییدن، چنانکه ریشه‌اش در بالا آمد. زهیدن دوم در فرهنگ‌های فارسی میانه دیده نشد، ولی جداشده‌ی آن zahābag «زهاب»، چنانکه اشاره رفت، در مکنزی آمده است. این زهیدن (zahidan) در فرهنگ‌های فارسی چنین تعریف شده است: «افتادن، روان شدن، چکیدن، تراویدن» (برهان)، همچنین زه «مکان جوشیدن و برآمدن آب» (برهان). چنانکه دیده می‌شود هیچ یک از این تعریفها به آن کارکرد فیزیولوژیک نزدیک نمی‌شود.

زهیدن در این معنا به احتمال بسیار با واژه‌ی اوستایی -uzah «بیرون انداختن، بیرون دادن» (یشت ۸:۳۹) وابستگی دارد. این واژه از دو بخش تشکیل شده: پیشوند -uz و -us به معنای «بیرون؛ از». دیسه‌ی فارسی باستان این پیشوند -ud است و در فارسی میانه به همان دیسه‌ی اوستایی -us/-uz دیده می‌شود. ریشه‌ی پورو-هند-و-اروپایی -eghs\* «بیرون». در فارسی نوین این پیشوند در چند واژه بازمانده است: «از» (حرف اضافه)، «آزمودن»، «زدودن»، «ستردن»، «هزینه». بخش دوم آن -ah در اوستایی به معنای «انداختن» است (ahya «می‌اندازد»، -asta «انداخته، تیر»، -astra «تیرانداز»)، که هم‌ریشه است با سنسکریت -as «انداختن» (asayati «می‌اندازد»)، خُنتی -ah «انداختن، تیر پرتاب کردن». این واژه ممکن است در گویش‌های فارسی به دیسه‌ی -eš در ešāndan «انداختن» (همدانی)، -owš در owštan «پرتاب کردن، تیر انداختن با کمان» (لکی)، و šane «پرتاب» (لری) بازمانده باشد.

سخن کوتاه، پژوهش‌های پیشین به این سو می‌گرایند که زهار به معنای «شرمگاه» از زهیدن/زاییدن برمی‌خیزد. اما از آنجا که زاییدن ویژه‌ی مادینه است برای تعمیم این مفهوم به هر دو جنس به کارکرد فیزیولوژیک شرمگاه (گمیزیدن، چامیدن)، که مشترک مادینه و نرینه است، روی آورده شده است. چنین استدلالی نیازمند پیوند نزدیک میان زهیدن و گمیزیدن است. این یادداشت وجود چنین رابطه‌ای را رد می‌کند. پرسش دیگری که بازمی‌ماند این است که اگر زه در زهار با زاییدن پیوند داشته باشد چگونه در دوران‌های گذشته‌ی مردسالاری این واژه‌ی ویژه‌ی مادینه توانسته است خود را همچون واژه‌ی عام شرمگاه تحمیل کند؟

این یادداشت همچنین نشان می‌دهد که در فارسی دو زهیدن داریم از دو ریشه‌ی گوناگون با معناهای دیگرسان. رابطه‌ی هیچ یک از آنها با زهار خودآشکار نیست. سخن پایانی اینکه ریشه‌شناسی زهار به کوشش‌های بیشتری در آینده نیاز دارد.

نامه‌ی آقای دکتر ابوالفضل خطیبی

باسلام

از اینکه جستار بنده با عنوان «بادپایان هخته‌زهار» را شایسته‌ی درج در وبگاه خود (جستار) دانستید بسیار سپاسگزارم و نیز شادمانم از اینکه استادان دانشمندی چون جناب عالی و دکتر احسان یارشاطر و دکتر علی‌اشرف صادقی و استادان دیگر نظرات مطرح شده در این جستار را درست و پذیرفتنی دانسته‌اند.

جناب عالی در وبگاه خود در نامه‌ی لطف‌آمیز به بنده بحث درباره‌ی این ترکیب را این بار در معنای واژه‌ی زهار همچنان بی‌گرفته‌اید. اجازه دهید بحث خود را با بخش پایانی و نتیجه‌گیری نوشته‌ی شما آغاز کنم. فرموده‌اید:

«در نتیجه، اکنون با روشنی بیشتر می‌توان گفت که، زهار نه به معنای خایه است، چنان که گمان رفته بود، نه (به مجاز) به معنای «فرزندآور». به معنای زهدان هم نیست، اگرچه در نرینه مجرای خروج منی و در مادینه مجرای خروج بچه از زهدان به هنگام زایمان نیز هست. اما، این، همچنان که گفتیم، کارکرد همیشگی فیزیولوژیک آن نیست. به عبارت دیگر، زهار در نرینه مجرای ست، از سویی، پیوسته به بیضه‌ها و در مادینه، از سویی، پیوسته به زهدان یا رحم، بچه‌دان، اما با هیچ‌یک از آن دو یکی نیست، و، مهم‌تر از آن، تنها کارکرد تناسلی ندارد.»

بنده با این بخش از نتیجه‌گیری شما که زهار – البته در متون فارسی – نه به معنای خایه است و نه به معنای فرزندآور و نه به معنی زهدان کاملاً موافقم، ولی با برخی از مقدمات بحث که به این نتیجه‌گیری انجامیده چندان موافق نیستم. اینجانب پس از خواندن مطالب جناب عالی یک بار دیگر همه‌ی حدود دویست شاهد قدیم و جدید واژه‌ی زهار را از این منظر مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که در زبان فارسی – چنانکه شما نیز متوجه شده‌اید – زهار اختصاصاً به معنای زهدان و آلت تناسلی مرد یا زن به کار نرفته است و چنانکه در جستار پیشین نوشتیم به معنای موضع آلت تناسلی و اطراف آن و به‌طور کلی شرمگاه است که چنانچه برخی شواهد نشان می‌دهند، گاه آلت تناسلی را نیز شامل می‌شود. در چندین شاهد زهار در کنار عورت و خایه و یا در کنار رحم و زهدان آمده و کاملاً از آنها متمایز شده است. در هیچ یک از شواهد جز شواهد معدودی که شما از خاقانی (سنگ را آب بردم ز شکم / آب را سنگ درفتد به زهار) و همای‌نامه (تو چنداشتی زهره‌شان بُد گُمیز / شدند از زهار-اندرون زهره‌ریز) نقل کرده‌اید، زهار به معنای مجرای پیوسته به بیضه‌ها در نرینه و پیوسته به زهدان در مادینه به کار نرفته است. به نظر بنده شاید با یکی از علائق مجاز، یعنی علاقه جزئیت و کلیت (ذکر کل و اراده جزء) بهتر بتوان این گونه شواهد را توجیه کرد.

نویسنده کل (زهار به معنی شرمگاه با متعلقات آن از جمله آلت تناسلی و مجرای آن) گفته و جزء که همان مجرای آلت تناسلی است، اراده کرده است. در شاهدهی از ویس و رامین (به تندی زیر خنگاندر بغرید / بزد پیشک و زهارش را بدرد) که دکتر خالقی زهار را به معنی آلت تناسلی گرفته، بهتر است به معنای کل قسمت شرمگاه از جمله آلت تناسلی بگیریم تا اختصاصاً آلت تناسلی.

مرقوم فرموده‌اید: «لغت‌نامه‌ی دهخدا، به نقل از غیاث‌اللغات و آندراج، زهار را، از جمله، چنین معنا کرده است: «سوراخی در سنگ و غیره که آب از آن برآید.» همچنین یکی از معنای زهیدن را «تراویدن، جوشیدن، بیرون آمدن، جاری شدن» داده است. در فرهنگ سخن هم زهار را، از جمله، «جویی برای تخلیه‌ی آب» معنا کرده اند. ترکیب «بیرون‌زهیدن» هم در فرهنگ‌ها آمده است.»

در لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ بزرگ سخن زهار به معنای ذکر شده نیست، بلکه واژه‌ی زه بدان معنای آمده است. بنا به بررسی بنده، واژه‌ی زه- و نیز زهش- به معنی محل جوشیدن آب چشمه درست است و شواهد قدیمی دارد، ولی معنی «جویی برای تخلیه‌ی آب» برای واژه‌ی زه شواهد قدیمی ندارد و در فرهنگ سخن فقط یک شاهد معاصر برای آن نقل شده است. از این رو در درستی این نظر شما که «به گواهی فرهنگ‌های کهن، زهار به معنای مجرا و دهانه‌ی چشمه و قنات به کار می‌رفته (شاید هنوز هم به کار می‌رود) و آنگاه، در کاربرد مجازی آن برای انسان و حیوان، معنای «مجرای بول» (یا، بنا به برابرگزینی فرهنگستان یکم، پیشاب‌راه) به خود گرفته است» تردید دارم.

مرقوم فرموده‌اید: «به گمان من، «آلت تناسلی» به معنای مترادفِ مطلقِ آلتِ نرینه و مادینه مفهوم ناسنجیده‌ای است که از راه ترجمه در دوران‌های اخیر به زبان فارسی راه یافته و نیازمند درنگِ دوباره است. زیرا نرگی و مادگی، همچون دو اندام در جانور نر و ماده، پیش و پیش از آن که «آلت تناسلی» باشد، یک کارکرد پایه‌ای فیزیولوژیک دارد که برای هر جانور دارای ضرورتِ زیستی بی‌چون و -چرا است. و آن، نقشِ آن دو همچون مجرا و دهانه‌ی خروج آب‌هایی است که سیستم پالایشی بدن (کلیه و مثانه) از درونِ آن زه‌کشی می‌کند.... ترکیبِ «آلت تناسلی» - همچون نامی برای آلت نرینگی و مادینگی و کارکردِ زادآورانه (procreative) ی آن دو - در زبان فارسی پیشینه‌ی چندان درازی ندارد و در دوران‌های اخیر، در ترجمه‌ی *génital organe* از زبان فرانسه به فارسی آمده، و سپس سایه‌ی خود را بر معنای زهار نزد لغت‌شناسان افکنده است.» به گمان بنده، «آلت تناسلی» سایه‌ی خود را بر معنای عورت و نام‌های تابوی شرمگاه دو جنس مؤنث و مذکر افکنده است تا زهار، که گفتم اختصاصاً به معنای عورت نبوده است. گذشته از این، ترکیبِ «آلت تناسلی» جدید نیست، بلکه در زبان فارسی پیشینه‌ی هشتصد ساله دارد. این ترکیب از قرن ششم هجری قمری در متونی چون *سندبادنامه‌ی ظهیری* (به کوشش احمد آتش، تهران، کتاب فرزان، ۱۳۶۲، ص ۱۷۴) و جامع

العلوم ستینی (فخر الدین رازی، به کوشش سیدعلی آل‌داود، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۱، ص ۲۸۵) به کار رفته است. در مورد ناسنجیده بودن مفهوم «آلت تناسلی»، این معنی را می‌توان به بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات دیگر زبان نیز تعمیم داد. مثلاً ما فارسی زبانان در گزینش لفظ فرودگاه به محل فرود هواپیما توجه داشته‌ایم و عربها به محل بلند شدن هواپیما (المطار) و آلمانها نیز به همین معنی (flughafen)، و کاربر این الفاظ را، بی‌آنکه مفاهیم آنها را ناقص بدانند، به کار می‌برد. در این نامگذاری‌ها معمولاً به یکی از ویژگی‌های برجسته و مهم مدلول توجه می‌شود. همچنین در درستی این نظر شما نیز که «زهار در اصل با زه‌کش و زه‌کشی نسبت معنایی داشته است»، تردید دارم. زیرا، اگر چنین بود قاعدتاً باید در متون فارسی، «زه» به معنای گمیز و پیش‌آب به کار می‌رفت که بنا به بررسی من از شواهد این واژه و واژه‌های مرتبط با آن، به کار نرفته است.

در متون پهلوی زهار به معنی زهدان و رحم است و در متون فارسی به معنی شرمگاه که برای هر دو جنس مذکر و مؤنث به کار رفته است. بنا بر این، در مورد این واژه از دوره میانه به دوره نو (از فارسی میانه به فارسی دری) ما با تغییر و تحوّل معنایی روبه‌رو هستیم و به سبب همین تغییر معنایی، جناب عالی معنای فرزندآور را برای زهار مردود دانسته‌اید. درست است که در متون فارسی زهار به معنی زهدان و رحم و طبعاً فرزندآور نیست، ولی این دلیل کافی نیست که به واژه پهلوی zahār شک کنیم و یا طبق اشتقاق پیشنهادی، معنی فرزندآور را برای آن مردود بدانیم، زیرا با اینکه زبان فارسی دری دنباله زبان پهلوی است، ولی چه از نظر دستور زبان و چه در حوزه واژه‌ها و تلفظ، گاه تفاوت‌های نمایانی با یکدیگر دارند. از این رو، بر این فرض اشکالی وارد نمی‌بینم که زهار در پهلوی با همان اشتقاق پیشنهادی به معنی زهدان به کار می‌رفته و در فارسی دری به شرمگاه دو جنس مذکر و مؤنث تغییر معنایی داده است (در این تغییر معنایی مجاورت زهدان و شرمگاه مؤثر بوده). چنین نمونه‌هایی در این دو زبان با هم دیده می‌شوند. عجلتاً پسوند قیدساز «-ئیها (īhā)» را در زبان پهلوی در نظر می‌آورم که در فارسی دری به صورت نشان جمع «-ها» باقی مانده است. مثلاً در پهلوی mardīhā به معنی مردانه است و در فارسی دری مردها به معنی مردان و پسوند قیدساز در فارسی همانا «-انه» است، مثل مردانه. بنا بر این ضرورتی ندارد که با تغییر کاربرد پسوند «-ئیها» از پهلوی به فارسی دری، به دنبال ریشه دیگری، جدای از «-ئیها» برای «-ها» باشیم.

با اینکه شواهدی مبنی بر ارتباط معنایی بین زهیدن و گمیزیدن و زه و زهاب با ادرار و گمیز نیافتن، هربار که به نظر جناب عالی فکر می‌کنم، احساس می‌کنم شاید ارتباطی بین آنها وجود داشته باشد. می‌خواهم به نظر جناب عالی از منظری دیگر بنگرم و این احتمال را مطرح کنم که شاید زه و زهش به معنای آب و منبع آب و زادن و نسل و فرزند، و زهه به معنای زادن و زهدان، و زهاب به معنی تراویدن آب، در تغییر معنایی زهار از زهدان به موضع آلت تناسلی که محل دفع ادرار و منی و حیض است، مؤثر بوده‌اند. همچنین شاید بر اساس این

اشتقاق عامیانه در بین اهل زبان که زهار مرکب است از «زه» به معنی آب و «آر» (مخفف آور، از ستاک آوردن)، این واژه را به شرمگاه با آن کارکرد فیزیولوژیک - که شما به تفصیل از آن سخن گفتید - اطلاق کرده‌اند. در این مورد، شایسته است به دو نکته زیر نیز توجه شود:

۱. پیشاب به معنی ادرار و ترکیباتی چون «آب تاختن» به معنی ادرار کردن و آب به معنی منی به کار می‌رفته و برخی از آنها هنوز هم به کار می‌روند. به شاهد زیر درباره ارتباط میان آب و منی و زهیدن از مولوی (دیوان شمس، ج ۲، ص ۲۰۰) توجه فرمایید:

قطره آب منی کز حیوان می‌زهد لایقِ قربان نشد تا نشد آن گوسفند

۲. در همان جستار «بادپایان هخته‌زهار» چند نمونه از اشتقاق‌سازی‌های عامیانه با «آر» را از قول حمزه اصفهانی نقل کرده‌ام.

درباره یادداشت آقای دکتر حیدری ملایری باید بگویم که در مورد ریشه‌شناسی زایدن به همان صورتی که ایشان آورده‌اند، ایران‌شناسان توافق دارند و اشتقاق زه را نیز اینجانب در همان جستار از قول نیبرگ آورده‌ام، منتها نکته تازه یادداشت ایشان درباره دو ریشه جداگانه زهیدن را قابل طرح می‌دانم. هرچند شواهدی که ایشان برای این معنی ارائه کرده‌اند، کافی نیست. چنانکه ملاحظه فرمودید، بنده نیز مانند ایشان ارتباط معنایی بین زهیدن و گمیزیدن و زه و زهاب با ادرار و گمیز نیافتم. آقای حیدری ملایری در یک جا نوشته‌اند: «ریشه‌شناسی پیشنهاد شده برای واژه فارسی میانه zahār استوار است» و در جای دیگر نوشته‌اند موجود نبودن پسوند «آر» در معنای مورد نظر، «استواری zahār را در پهلوی سست می‌کند». چنانکه در همان جستار «بادپایان هخته‌زهار» آورده‌ام، زهار دست کم با سه شاهد در زبان پهلوی جای استواری دارد و شایسته نیست به سبب یافت نشدن واژه دیگری که در آن پسوند «آر» به کار رفته باشد، این واژه را نادیده یا سست انگاریم. در بالا به پرسشی که در پایان یادداشت ایشان آمده، یعنی: «اگر زه در زهار با زایدن پیوند داشته باشد چگونه در دوران‌های گذشته‌ی مردسالاری این واژه‌ی ویژه‌ی مادینه توانسته است خود را همچون واژه‌ی عام شرمگاه تحمیل کند؟»، پاسخ داده‌ام، ولی خود اذعان دارم که ممکن است پاسخ مذکور کاملاً قانع‌کننده نباشد.

پاینده و پیروز باشید

ارادتمند: ابوالفضل خطیبی

فروردین‌ماه ۱۳۸۸

## یادداشت پایانی

با این پژوهشِ جمعی درازدامن سرانجام به این نتیجه رسیده ایم که، "هخته‌زهار" را، بنا به گواهیِ بیشینه‌ی کهن‌ترین نسخه‌ها، چنان که در ویرایشِ آقایِ خالقی آمده است، می‌توان با یقین صورتِ درست و اصلیِ این ترکیب در شاه‌نامه شمرد و صورت‌هایِ دیگرِ آن در نسخه‌هایِ دیگر، از جمله "اخته‌زهار" و "آهخته‌هار"، را دستکاریِ نسخه‌نویسانی دانست که همیشه واژه‌هایِ کهن و ناآشنا را خودسرانه به واژه‌هایِ آشنا بدل می‌کرده اند. اما با آن که نسخه‌ویزاییِ اساسی شاه‌نامه به دست استاد خالقی صورتِ درستِ اصلیِ این واژه را به دست داده است، باز وجودِ "اخته‌زهار" در برخی نسخه‌ها بارِ معنایی (یا بی‌معنایی) خود را بر "هخته-زهار" زورآور کرده و سببِ گمراهیِ پژوهندگان و ویراستارانِ شاه‌نامه شده است. در نتیجه، "هخته" را به معنایِ اخته گرفته اند که در اصل واژه‌ای ترکیبی است و ربطی به "هخته" (از ستاکِ آهبختن/هبختن/هختن) ندارد. در پیِ آن "زهار" را هم به معنایِ خایه گرفته اند تا معنایِ "خایه‌کشیده" برایِ اسبِ جفت-و-جور شود و ناگزیر برایِ آن، چنان که گذشت، توجیهی هم آورده اند.

این معنایِ به‌ظاهر آشنا، اما نادرست، سبب شده است که معنایِ کهن و از یاد رفته‌ی "هخته-زهار" پژوهیده نشود. سرچشمه‌ی این برداشت هم به نظر می‌رسد که شاه‌نامه‌ی ویرایش مسکو و واژه‌نامه‌ی پیوستِ آن از عبدالحسینِ نوشین باشد. نخستین نکته آن است که پژوهندگان ما می‌بایست به این امر توجه می‌کردند که اخته خود به تنهایی به معنایِ خایه-کشیده است و افزودنِ زهار بر آن، باز به معنایِ خایه، مهمل است و سزاوارِ کارِ استادی مانند فردوسی نیست. همچنین است در موردِ "هخته" اگر که به معنایِ اخته می‌بود. همچنین، کارِ پژوهشیِ جمعی ما، بر اساسِ روشِ حدس و ابطال‌گری-- که کوشیدیم با شکیبایی فراوان پیگیری کنیم-- نشان می‌دهد که نه "هخته" به معنایِ اخته است نه زهار به معنایِ خایه. زهار در کل به معنایِ زیر-شکم یا پایین‌تنه است در نرینه و مادینه‌ی حیوان و انسان. ترکیبِ "هخته‌زهار"، بنا به پژوهشِ آقایِ خطیبی، بر پایه‌ی شاهدهایِ دیگر از شاه‌نامه، به معنایِ "کشیده-میان"، "باریک-میان" یا، به تعبیرِ امروزی‌تر، "کمر-باریک" است که در موردِ اسب و شیر هر دو معنادار است و کنایه از جوانی و چالاکیِ آن‌هاست. در نتیجه، "شیرانِ هخته‌زهار" هم در متنِ شاه‌نامه درست و معنادار است.